

[به گفته عیسی (ع)، که می گفت: «لَا يَلِجُ فِي الْمَلَكُوتِ مَنْ لَا يُولَدُ مَرَّتَيْنِ». کسی که دوبار متولد نشود به ملکوت راه نمی یابد.

هنگامی که به تولدی دوباره رسیدی، با این تولد تازه و با این ولادت مبارک، تو دو تا می شوی. تو صاحب دو من می شوی. منی که بود، من مادر. و منی که شد، من فرزند.]

(استاد علی صفایی کتاب صراط، صفحه ۹۹)

تولدی دوباره

(جلد اول)

چکیده‌ای از آثار و تألیفات مرحوم استاد علی صفایی

به کوشش: داود چراغ سپهر



مؤسسه انتشارات هجرت

سرشناسه: صفائی حائری، علی ۱۳۳۰-۱۳۷۸.
 عنوان و نام پدیدآور: تولدی دوباره: چکیده‌ای از آثار و
 تألیفات مرحوم استاد علی صفایی به کوشش: داود چراغ‌سپهر.
 مشخصات نشر: قم: هجرت، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۲ ج.
 شابک: دوره: 978-964-2716-34-0
 ج ۱: 978-964-2716-35-7 ج ۲: 978-964-2716-36-4
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 موضوع: صفائی حائری، علی، ۱۳۳۰-۱۳۷۸.
 موضوع: اسلام - گونه‌گون.
 شناسه افزوده: چراغ‌سپهر، داود، ۱۳۶۳.
 رده‌بندی گنگره: BP ۷۳/۵۵ ص.
 رده‌بندی دیویی: ۹۹۸/۲۹۷.
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۶۰۲۳۵.



مؤسسه انتشارات هجرت

قم / خیابان معلم / کوچه ۲ / پلاک ۱۰۰

صندوق پستی ۱۹۳، تلفن ۳۷۷۲۲۵۹، فکس ۳۷۴۰۸۷۷

نام کتاب: تولدی دوباره ج (۱)

چکیده‌ای از آثار و تألیفات مرحوم استاد علی صفایی

گردآوری: داود چراغ‌سپهر

صفحه‌آرایی: مهدی اللهیاری تبریزی

ناشر: مؤسسه انتشارات هجرت

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

چاپخانه: باران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک دوره‌ای: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۱۶-۳۴-۰

شابک جلد اول: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۱۶-۳۵-۷



کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

قیمت دوره: ۷۰/۰۰۰ تومان

Email: hejrat_pub@yahoo.com

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۶۱۸۸۰۰۰۰۰

فهرست مطالب

۴۳۲	تفاوت و تبعیض	۶	به عنوان مقدمه
۴۴۵	دوست و دشمن	۱۱	عبودیت
۴۵۴	عشق	۲۳	قرآن
۴۶۶	محاسبه و مراقبه	۶۳	حرکت
۵۰۶	ماه رمضان	۹۲	نماز
۵۴۳	جهاد اکبر	۱۰۰	نماز شب
۵۵۸	تفکر	۱۰۸	دعا
۵۸۰	موقعیت و موضع گیری	۱۲۶	گناه
۵۹۳	شیطان	۱۶۴	بلا
۶۱۵	مربی	۲۱۰	انسان
۶۳۵	معلم	۲۴۸	دین
۶۴۸	هدف	۳۲۹	بهشت و جهنم
۶۶۳	عمل	۳۴۹	دنیا
		۳۷۸	نعمت
		۴۰۹	معاشرت

بسم الله الرحمن الرحيم

به عنوان مقدمه:

... «نکته اول در سلوک، این است که بفهمی تو شروع نکرده‌ای؛ خدا تو را صدا زده و تو را می‌خواهد. تو هنگامی که در میان تمام دعوت‌ها و دعوت‌کننده‌ها قرار گرفتی و با گوش دلت شنیدی، که نفس تو را می‌خواند، شهوت، غضب و اوهام تو را می‌خوانند، دنیا تو را می‌خواند، ماشین‌ها و موتورهای تو را می‌خوانند، استخرها و توپ‌ها تو را می‌خوانند، غذاها و رنگارنگ‌ها تو را می‌خوانند، هنگامی که تو دعوت شیطان و نفس و دنیا را شنیدی و دعوت حق را هم در کنار این‌ها شنیدی که: «اللَّهُ يَدْعُوكُمْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْهُ وَالشَّيْطَانُ يَدْعُوكُمْ...»، در این هنگام که ازدحام دعوت‌ها را دیدی و اقتدار دعوت حق را، در میان تمامی دعوت‌ها یافتی، که او بی‌نیاز، تو را می‌خواند تا به تو ببخشد و دیگران می‌خوانند تا از تو بگیرند، چگونه می‌توانی لَبَّیکَ نگویی و به سوی او نیایی؟^۱

ماه رمضان سال ۱۳۸۵ از حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج) شهرستان بُناب فارغ التحصیل شده و باید برای ادامه تحصیل عازم قم می‌شدم. بعد از انجام کارهای اداری

انتقالی و با توجه به تعطیلی دروس سطح عالی حوزه در ماه رمضان، دوباره عزم برگشت به حوزه علمیه باصفای بُناب را کردم. خدمت حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالمجید بنابی (حفظه الله)، مدیر محترم حوزه علمیه بُناب رسیده و از ایشان تقاضا کردم تا اجازه بدهند ماه رمضان را در آن حوزه مبارکه مانده و طبق سنوات گذشته از انفاس قدسیه ایشان و فضای معنوی حوزه بُناب بهره مند شوم. و ایشان مثل همیشه مانند پدری مهربان و دلسوز که هیچ خواسته‌ای جز پیشرفت فرزنداناش ندارد، حجره‌ای در اختیارم گذاشتند.

یک نفر از دوستان گفت: بیایید یکی از کتابهای مرحوم استاد علی صفایی را بحث کنیم. من تا آن زمان اسمی از مرحوم استاد نشنیده بودم و هیچ شناختی از ایشان نداشتم. چهار نفر بودیم و من اصلاً علاقه‌ای به این کار نداشتم. دوستان زنگ زدند به یکی از شاگردان مرحوم استاد علی صفایی و از ایشان سؤال کردند که کدام یک از کتابهای مرحوم استاد برای شروع خوب است. ایشان گفتند از کتاب صراط شروع کنید. بنابراین قرار گذاشتیم کتاب صراط را خریداری کرده و بحث کنیم. از جمع چهار نفری ما، سه نفر توانستند کتاب صراط را تهیه کنند اما من نتوانستم. چون در شهرستان بُناب کتاب صراط تمام شده بود. من هم قبل از بحث، کتاب صراط یکی از دوستان را بر داشته و مطالعه می‌کردم. شروع کردیم به بحث کردن کتاب صراط. اما چه شروع کردنی؟ گمشده خود را پیدا کرده بودم و با خواندن هر صفحه آتش می‌گرفتم. چند روز از بحث نگذشته بود که شبهای قدر رسید. و بحث ما هم تعطیل شد. در حالی که کتاب صراط را تمام نکرده بودیم. ماه رمضان تمام شد من هم به قم برگشتم. رفتم کتاب صراط را خریدم و شروع به خواندن کردم. با چشمانی اشکبار می‌خواندم و می‌سوختم. چون مرحوم صفایی، ادبیات خاص خودش را داشتند. و من به این ادبیات آشنایی نداشتم. لذا سؤالیهای به ذهنم می‌آمد. ولی با این حال خواندن تک تک کتابهای ایشان را ادامه دادم تا اینکه تمام کتابها استاد را یک دوره تمام کردم. و چون گمشده خودم را پیدا کرده بودم شروع کردم به خواندن دوباره تمام کتابها، و یکبار دیگر هم، خواندن تمام کتابهای استاد را به پایان رساندم. وقتی یک یک کتابها را می‌خواندم متوجه دو نکته شدم سؤالیهایی که قبلاً به ذهنم آمده کم‌کم با خواندن دیگر کتابها استاد حل می‌شدند. وقتی من شروع به خواندن کتابها کرده بودم همزمان با خواندن نکته‌برداری هم می‌کردم. وقتی می‌خواستم برای بار سوم خواندن کتابها را شروع کنم، به ذهنم رسید که که چه خوب است کتابهای استاد را موضوع‌بندی

کنم. مثلاً استاد هر چه در مورد دنیا و یا بلاء در تمام کتابهایشان آورده‌اند. یک‌جا جمع کنم. با این فکر شروع کردم به موضوع‌بندی کل کتابهای استاد. وقتی موضوع‌بندی تمام کتابها تمام شد به فکر چاپ این اثر افتادم. چون از استاد یاد گرفته بودم که «کسی که به حق رسید باید به حق برساند».^۱ اما توان مالی خودم این امکان را به من نمی‌داد. و همچنین از استاد یاد گرفته بودم که:

«... عیب کار این است که ما در جا می‌سوزیم. می‌گوییم یک لیتر بنزین بیشتر نداریم. و در جا مصرف می‌شویم. در حالی که اگر اینجا ایستادن، به امید تهیه سوخت نیست باید پیش بروی؛ چون هنوز سوخت داری. آنجا که سوخت تو تمام شد برایت عذری هست. و چه بسا که با جریان خودت به پایگاه‌هایی پرسی و سوخت‌هایی بیابی».

... تا اینکه یک روز اتفاقی با حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا نقدی آشنا شدم. خدمتشان عرض کردم که من یک تحقیقی در مورد آثار استاد صفایی انجام داده‌ام، اگر امکانش هست، تورقی نموده و نظرتان را در مورد آن بفرمایید. چون از استاد یاد گرفته بودم که ... «انتقادهای نقطه‌های ضعف را نشان می‌دادند و مشورت‌ها طرح اصلاحی را آشکار می‌کردند».^۲ ... ایشان هم با روی باز استقبال کردند. روز بعد ایشان با بنده تماس گرفتند و فرمودند اگر بخواهی می‌توانم در چاپ این اثر کمک کنم. از اینجا همکاری بنده با حاج آقا نقدی شروع شد. و حاصل آن کاری است که پیش روی شماست. امیدوارم این تلاش مقبول حضرت حق و گامی برای پیشرفت کسانی باشد که می‌خواهند با تولدی دوباره حیاتی دوباره بیابند. با کلامی از استاد صفایی مقدمه را کامل می‌کنم.

«... ما هنگامی که میان بودنمان و شدنمان فاصله را می‌بینیم، تولدمان آغاز می‌شود و حرکت مان آهنگ می‌گیرد. من می‌بینم از سنگ بیشترم، از خاک بیشترم، ولی می‌بینم که بی‌حاصل ترم، این جاست که بر خودم می‌شورم. می‌بینم از این‌هایی که مرا شاد و ناراحت کرده‌اند بزرگ ترم، ناچار بر خودم عصیان می‌کنم. این عصیان شروع حرکت من است. این عصیان آغاز تولد من است. هنگامی که ضرورت

۱. روحانیت و حوزه، ص ۱۲۰.

۲. تربیت کودک، ص ۳۵.

حرکت را احساس کردم، ولی از مقصدم بی‌خبر بودم، این دلهره و این دلوایی در من شکل می‌گیرد. ضرورت رفتن و ابهام راه و گنگی مقصد، دلهره می‌آورد، مگر آنجا که غافل بشوم و یا خودم را با شلوغی‌های بیرون مشغول کنم و از خودم فرار کنم که خودم را نبینم، که در این غفلت از بی‌سبب بودن دلهره سابقم حرف می‌زنم که بی‌خود دلوایی بوده‌ام، ولی در حالت ذکر و یادآوری، دوباره همان آتش است و همان کاسه».

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

داود چراغ‌سپهر